روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

پنجشنبه ۲۱ تیر ۱۴۰۳ ■ سال سی‌ودوم ■ شماره ۹۱۴۸

جهش تولید با مشارکت مردم

■ حضرت امیر المؤمنین علی(ع): آن که در عیب خود نظر کند از نظر در عیب دیگران بازماند.

■ اذان ظهر: ۱۲:۱۰ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۲۲
■ اذان مغرب: ۱۹:۴۳ ■ نیمه شب شرعی: ۲۳:۱۸
■ اذان صبح فردا: ۳:۱۵ ■ طلوع آفتاب فردا: ۴:۵۸

حافظ
از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

صفحه‌آرا: علیرضا بهرامی

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیر مسئول: محسن مهدیان
■ سردبیر: دانیال معمار
■ دبیر تحریریه: مهدی علیپور
■ معاونان سردبیر: شهرام فرهنگی، علی عمادی، شاهین امین، حامد فوقانی
■ مدیر فنی: حامد یزدانی
■ مدیر هنری: مهدی سلامی
■ دبیر عکس: امیر پناهپور

سیاسی و دیپلماتیک:
■ مدیر: حسین ارجلو
شهرنگار:
■ مدیر: پروانه بهرام‌نژاد
■ دبیر: مریم باقرپور
اقتصاد:
■ مدیر: محسن امین
■ دبیر: مریم موسی‌پور
تماشاگر:
■ مدیر: امیر محمد یعقوب‌پور
■ دبیر: لیلی خرسند

ایرانشهر:
■ دبیر: زهرا عباسی
تندرستی:
■ مدیر: عیسی محمدی
■ دبیر: مریم سرخوش
سرنخ:
■ مدیر: جواد عزیزی
■ دبیر: محمد جعفری
دانستنیها:
■ مدیر: ساسان شادمان
■ دبیر: زهرا خلجی
سرزمین من:
■ مدیر: محمد باریکانی

فرهنگ شهر:
■ دبیر: فهیمه طباطبایی
گزارش:
■ مدیر: مسعود میر
■ دبیر: فاطمه عسگری‌نیا
۲۴ (سینما و تلویزیون):
■ مدیر: سعید مروتی
■ دبیر: علیرضا محمودی
صفحه آخر:
■ دبیر: جواد نصرتی
طرح و گرافیک:
■ دبیر: محمدعلی حلیمی

■ پذیرش آگهی: ۸۴۳۲۱۰۰۰
■ چاپ: همشهری
■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروز نوین
■ تلفن: ۹۱۳۰۴۱۴۲

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

صفحه آخر

یاحسین

قاب حسینی

فرش فروشان سوگوار

حمیدرضا محمدی

علی‌خان والی، از نخستین عکاسان ایرانی بود که در زمان ناصرالدین‌شاه، در روسیه درس خواند، عکاسی را نیز فرا گرفت و بعدتر که به جرگه حکومت راه یافت و تقریباً همه عمر سیاسی‌اش در ولایات مختلف شمال غرب ایران گذشت، بیش از هزار قطعه عکس از بناهای تاریخی، مناظر شهری و روستایی، افراد و اجتماعات مختلف و مناظر طبیعی را ثبت کرد که طبیعتاً بخشی از آن، از حضور در آیین‌های عزاداری ماه محرم به دست آمده بود. نمونه‌اش همین تصویر است که در تیمچه مظفریه تبریز برداشته شده است؛ بازاری یکپارچه سیاهپوش که دکاکین فرش‌فروشی‌اش به احترام و احتشام حضرت قتیل‌العبرات(ع) تعطیل‌اند. مردان عزادار در دو سوی این گذر نشسته‌اند و در میانه‌شان، زنان با پوشیه‌های سفیدرنگ خودنمایی می‌کنند. در بالاخانه حجره‌ها هم البته کسانی تماشاچی‌گونه جای گرفته‌اند. اما بیش از هرچیز، آنچه این قاب را ویژه‌تر می‌کند، نور آفتابی است که از منافذ سقف بازار، بر سوگواران افتاده و تابیده است.

این عکس از تیمچه مظفریه تبریز فرش فروشانی را نشانی می دهد که دکان هایشان را تعطیل و برای امام حسین (ع) عزاداری می کنند

میرزا قاسمی عزیز ما

یک پست پربازدید اینستاگرامی، این غذای محبوب گیلکی را به شهرت جهانی رسانده است

کمتر کسی است که راهی شمال ایران شده باشد و علاوه بر همه غذاهای خوشمزه این خطه، میرزاقاسمی را امتحان نکرده باشد. یک غذای ساده شمالی با عطر و بوی بادمجان کبابی و سیر که عاشقان فراوانی دارد. حساب اینستاگرام اطلس‌مزه که یک سایت مرجع و تخصصی غذا در دنیاست، میرزاقاسمی را به‌عنوان یک غذای ایرانی از استان گیلان معرفی کرده و از ۵ستاره، به آن ۴ستاره داده است. در پست معرفی این غذا نوشته شده: «میرزاقاسمی، غذایی از استان گیلان است. این غذا با بادمجان‌هایی تهیه می‌شود که ابتدا روی شعله کبابی یا زغالی می‌شوند، سپس ریز خرد شده و با گوجه فرنگی، سیر و زردچوبه ترکیب می‌شوند. در نهایت تخم‌مرغ‌ها را اضافه می‌کنیم تا همه مواد با هم مخلوط شوند. این غذای ساده اما خوش‌طعم را می‌توان به‌عنوان پیش‌غذا و معمولاً همراه با نان تخت یا با برنج میل کرد.»

جالب اینجاست که این پست اینستاگرامی اطلس‌مزه حسابی مورد توجه قرار گرفته و کاربران زیادی از دیگر نقاط جهان به آن توجه نشان داده و گفته‌اند غذاهای مشابهی شبیه میرزا قاسمی در کشورشان دارند. یکی از این کاربران گفته: «این غذا را ما هم در فیلیپین داریم که اسمش Tortang Talong و مورد علاقه من است». کاربر دیگری گفته: «ما هم این غذا را در شمال ایتالیا می‌پزیم، اما بدون بادمجان». و البته کاربران ایرانی زیادی زیر این پست غوغا کرده‌اند و تا توانسته‌اند از لذیذ بودن میرزاقاسمی و دیگر غذاهای ایرانی نوشته‌اند. این پست، حسابی مورد توجه قرار گرفته و شهرتی جهانی برای میرزاقاسمی به همراه داشته است.

خط‌خطی

معلم‌ها سر کلاس خیلی حرف می‌زنند و روزنامه‌نگارها، قلم و حالا ترکیبش، همین می‌شود که می‌خوانید. اینها برگی از یادداشت‌های روزانه یک معلم ساده است و یک روزنامه‌نگار خط‌خطی.

یکی از یاران امام

سیدسروش طباطبایی‌پور

دیروز بعد از ظهر، چند نفر از بچه‌ها توی مدرسه ماندند تا نمازخانه را سیاه‌پوش کنیم. بچه‌ها سر و ته پارچه‌های سیاه را می‌گرفتند و لباس عزا را بر تن درودیوار نمازخانه می‌کردند. چند نفر هم با وسواس، کتیبه مخملین «باز این چه شورش است...» را باز می‌کردند تا با سنجاق، به ستون‌های وسط نمازخانه وصل کنند.

صدای مداحی نرمی، فضای نمازخانه را پر کرده بود... «کتل و پرچم و علم، دم ماتم دوباره غم، عزیزم حسین... عزیزم حسین...»

بچه‌ها حس عجیبی داشتند؛ حسی که سال‌هاست تجربه‌اش می‌کنیم، اما همواره برای من، تازه و جدید است. انگار نه انگار که قصه، مربوط به هزار و ۴۰۰سال پیش است؛ انگار کاروان کربلا همین امروز، تصمیم گرفته به‌سوی نور حرکت کند و همین حالا حسین(ع)، ندای «هل من ناصر ینصرنی» را سر داده: آیا کسی هست مرا یاری کند؟ و حالا چه کسی می‌تواند در کاروان حسین باشد و او را یاری کند؟

بخشی از شعر مداح، توجهم را به‌خود جلب کرد. بچه‌ها هم انگار با همین بخش، ناخودآگاه، دم گرفته بودند و سینه می‌زدند: «... واسه امام‌حسین / جایی علم زدی / حتی اگر تو روضه / خودت رو به غم زدی / نذری که جای خود / اگه نذریش رو هم زدی / قد یه بیت شعر اگر واسه‌ش قلم زدی / حتی کنار مجلس روضه قدم زدی...»

شاهد از غیب رسید. انگار نوحه‌ای که در فضای نمازخانه پیچیده بود، به من یادآوری می‌کرد کوچک‌ترین قدم در مسیر امام(ع)، مرا هم عاشورایی می‌کند. گوشه نمازخانه یکی از بچه‌ها خوابیده بود. سعید، آرام به طرف رادیوی گوشه نمازخانه رفت تا صدا را کم کند. وقتی صدا کم شد، غرغرها بلند شد. یکی گفت: «سعید! چی‌کار می‌کنی؟ تو حال بودیما!»

سعید آهسته گفت: «بابا آروم تر! مگه نمی‌بینین فلانی خوابه؟» ناخودآگاه یاد قصه شب عاشورا افتادم؛ وقتی که در نیمه‌های شب، یکی از یاران امام، با صدای بلند مناجات می‌کرد و امام به او تذکر داد که «آهسته باش! نباید مزاحم خواب دشمن شوی...» البته که آن شخص یکی از بچه های دوست بود، نه دشمن. از حرف سعید، شوری در جانم افتاد. ناخودآگاه گفتم: سعیدخان... دمت گرم... تو هم یکی از یاران امام هستی... خوش‌به حالت.

محرم‌نامه

برافراشته شدن یادگار مادربزرگ

حامد فوقانی

آن اتاق مربعی‌شکل خانه روستایی، امن‌ترین و آرام‌ترین نقطه زمین بود. دیوارهای اتاق را تا نیمه، رنگ روغنی زده بودند، کف ناصاف اتاق هم، موکت قهوه‌ای روشن، پهن بود و روی آن یک گلیم. پستوی کوچک اتاق با پرده‌ای ضخیم و بلند پنهان شده بود؛ پنجره‌ای با قاب چوبی که زیرش طاقچه‌ای به پهنای جا گرفتن یک سماور نفتی، کاسه، بشقاب، لیوان و یک سبدنان عرض داشت. جای مخصوص مادربزرگ کنار همین طاقچه بود. می‌نشست آنجا و صبح‌ها که همیشه زودتر از همه بیدار می‌شد، پس از نماز، سماور را آتش می‌کرد تا چای برای صبحانه آماده شود. در گرگ و میش هوا با بوی نم شالیزار که از گوشه و کنارش عطر انار ترش و نعناع به مشام می‌رسید، رسیدگی به مرغک‌ها، اردک‌ها و غازهای گردن کشیده را پی می‌گرفت؛ آنها مثل یک گروهان نظامی، رژه نامنظمی را به سمت دریاچه کوچک نزدیک خانه روستایی در پیش می‌گرفتند.

آن سال، محرم به اواسط پاییز افتاد و مادربزرگ برنامه صبحگاهی را کمی تغییر داد. کنار همان پستو، بسته پارچه‌ای را از گنجه بیرون کشید. پارچه را به قول خودشان از پیلدانه خالا دختر (گویش محلی بخشی از گیلانی‌ها به معنای دختر بزرگه خاله) که آن را در سرزمین نینوا به حرم سیدالشهدا(ع) متبرک کرده، هدیه گرفته بود. سوغات کربلا را با احترام از میان پارچه‌ای سفید بیرون آورد و بر صورت خود نوازش داد. سپس لوازم جعبه سوزن و نخ را به‌کار گرفت و مشغول شد.

آن سحرگاه در همان اتاق مهربانی، آیینی به وسعت یک جهان عاشقی برگزار شد. ذکر صلوات و یا حسین(ع) را هرازگاهی تکرار می‌کرد. هیچ‌کدام از ما بچه‌ها سخنی نمی‌گفتیم و فقط این دایی بود که با پاداش دوران جنگ یعنی حفظ بودن زیارت عاشورا، کنار مادربزرگ زیارت می‌خواند. ما گاهی زیرزیرکی نگاه می‌کردیم که چطور دانه‌های اشک بر گونه‌های پیرزن می‌غلتد. پارچه قرمزرنگ بزرگ با گلدوزی به نام اباعبدالله حسین(ع) و دوردوزی‌های ظریف با دستان پینه‌بسته قرار بود پرچم دسته عزاداران باشد. روز چهارم محرم پرچم آماده شده را به چوبی بلند متصل کردند تا عجب نمادی شود از بهشت در یکی از روستای شمال. پرچم، هدایتگر دسته سینه‌زنی مسجد بود و هنوز نیز یادگار مادربزرگ در این ایام برافراشته می‌شود.

عکس روز | نوای محرم در شهر

از ابتدای ماه محرم مدیریت شهری، اکران‌های شهری پویش پیر غلامان در فضاهای تبلیغات شهری پایتخت را اجرایی کرده است.

عکس‌ها: همشهری/ علیرضا طهماسبی

فاطمه عباسی

یکی از کارهای زیبایی که به مناسبت‌های مختلف توسط شهرداری تهران در پایتخت به اجرا در می‌آید، نصب بیلبوردها و بنرهای خاص آن مناسبت در تمام شهر است. از ابتدای ماه محرم نیز مدیریت شهری، اکران‌های شهری پویش پیر غلامان در فضاهای تبلیغات شهری پایتخت را اجرایی کرده است. در این اکران‌های فرهنگی که به معرفی تأثیرگذارترین ذاکران اباعبدالله‌الحسین(ع) به همراه تصاویر و بیتی از معروف‌ترین مداحی‌های آنان می‌پردازد، امکان شنیدن صوت این مداحی‌ها به وسیله QRcode در پایین هر اکران فراهم شده است. در این بیلبوردهای شهری از ذکر مصیبت با اشعاری همچون «امشبی را شه‌دین در حرمش مهمان است مکن ای صبح طلوع» از کربلایی محمود بهجت، «آه از آن ساعتی که با تن چاک چاک نهادی ای تشنه‌لب صورت خود را به خاک» از حاج سیدمحمد کوثری، «امشب چه غوغایی میان خاص و عام است چون آخر عمر امام تشنه‌کام است» از حاج اسماعیل چاووش و دیگر اشعار ذاکران پیرغلام اهل‌بیت(علیهم السلام) استفاده شده است.

عکس خانه

سرهنگ وظیفه‌شناس

در عصر ما «محتوا» پادشاهی می‌کند. از همین بابت است که دعا می‌کنیم نکند روزی تلفن همراه یا دستگاه ذخیره‌ساز اطلاعات‌تان را گم کنید. آن وقت آرزو می‌کنید که ای‌کاش هیچ‌وقت چنین وسیله‌ای نداشتید و اطلاعات شخصی‌تان را داخل آن ذخیره نمی‌کردید. اما اگر این اتفاق برایتان افتاد، دعا می‌کنیم کسی مثل سرهنگ «علی احمد شاوردی» سر راهتان قرار بگیرد؛ مأمور وظیفه‌شناسی که وقتی مشغول روان‌سازی ترافیک بود، خانمی به او مراجعه کرد و گفت گوشی تلفن همراهش را که اطلاعات شخصی در آن دارد، در یک تاکسی جا گذاشته است. سرهنگ شاوردی مشخصات اولیه راننده تاکسی را گرفت و با گشت‌زنی در سطح شهر او را پیدا کرد و گوشی گمشده را به صاحبش برگرداند. دمت گرم و سرت خوش باد جناب سرهنگ.

اسرار مقبره باستانی

یک مقبره باستانی در استان شانشی چین به تازگی توسط باستان شناسان کشف شده که بیش از هر چیز، نقاشی های روی دیوارهای این مقبره مورد توجه قرار گرفته است.

این نقاشی ها صحنه‌هایی از زندگی روزمره سلسله تانگ را بین سال های ۹۰۷تا۶۱۸ پس از میلاد نشان می دهد و با وجود گذر زمان، از رنگ و رو نیفتاده اند؛ نقاشی‌هایی با رنگ‌های شاداب و درخشان سفید، قرمز، زرد، سیاه، سبز و نارنجی که به گفته باستان‌شناسان، گویا همین دیروز کشیده شده‌اند. این مقبره به باور باستان‌شناسان متعلق به مردی است که در حدود سال ۷۳۶ میلادی از دنیا رفته است. در مقبره با طرح‌های گیاهی چرخان قرمز و زرد-نارنجی رنگ‌آمیزی شده است. در هر طرف داخل در، یک جفت مرد با ردای زرد دیده می‌شوند. باستان‌شناسان معتقدند آن‌ها نگهبانانی هستند که از ورودی مقبره محافظت می‌کنند. نقاشی دیوار شرقی دارای صحنه‌های متعددی از زندگی روزمره است. لانگ ژِن، مدیر موسسه باستان‌شناسی شهر باستانی جین یانگ، گفته که سبک هنری این نقاشی‌ها شبیه نقاشی‌های مقبره وانگ شنزی است که ایالت سلسله مین (۹۴۵-۹۰۹) را تأسیس کرد؛ یکی از مناطق در دوران ۱۰ پادشاهی (۹۶۰-۹۰۷) که با سقوط سلسله تانگ و ظهور سلسله سونگ تعریف می‌شود.